

زرین‌قبانامه: منظومهٔ پهلوانی ناشناخته

سجاد آیدنلو*

چکیده

یکی از منظومه‌های پهلوانی تا امروز ناشناختهٔ ادب حماسی ایران زرین‌قبانامه است که در سه دست‌نویس موجود از آن با نام‌های شاهنامهٔ اسدی، رستم و سلیمان و زرین‌قبا، هفت‌لشکر معرفی شده است. سرایندهٔ شیعی متن ناشناس است و بنا بر قرآینی اثر خویش را در عصر صفویان و در شصت‌سالگی — و شاید یکی دو سال پیش و پس — به نظم درآورده است. داستان منظومه در زمان پادشاهی کیخسرو در ایران و پیامبری حضرت سلیمان (ع) روی می‌دهد و با آمدن فرستادهٔ سلیمان (ع) به نام زرین‌قبا، که در پایان معلوم می‌شود نوهٔ رستم است، به دربار ایران و دعوت ایرانیان به پذیرش کیش سلیمان (ع) آغاز می‌شود. بعد از آن روایات متعدد و بسیار متنوعی به شیوهٔ داستان در داستان در ۲۳۱۳۳ بیت نقل می‌شود که شخصیت‌های اصلی آنها غالباً زرین‌قبا و دیگر پهلوانان رستم‌نژاد هستند. ساختار و موضوع این روایت‌ها نقالی — عامیانه است و ناظم ناشناس در عین تأثرات زبانی و بیانی گوناگون از شاهنامه نهایتاً منظومه‌ای میان‌مایه عرضه کرده است که واژه‌ها و گزاره‌های ویژهٔ نقالی نیز در آن دیده می‌شود. در این مقاله، در هفت بخش، ذیل عنوان‌های نام منظومه، سراینده، زمان نظم، موضوع، مأخذ، کیفیت نظم و برخی ویژگی‌های سبکی به معرفی این متن تقریباً گم‌نام و ناشناخته پرداخته‌ایم تا علاقه‌مندان با یکی از بهترین منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه آشنا شوند.

کلیدواژه‌ها: زرین‌قبانامه، منظومهٔ پهلوانی، عصر صفویه، شاهنامه، ادب حماسی.

* دانشیار دانشگاه پیام‌نور ارومیه aydenloo@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۲/۷/۳ تاریخ پذیرش: ۹۳/۳/۵

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شمارهٔ ۷۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

مقدمه

شاهنامه‌خوانی، نقالی و داستان‌گزارى از آثاری مانند *حمزه‌نامه*، *رموز حمزه* و... در دوره صفویان - که اقبال عمومی را هم در پی داشت^۱ و یکی از اصلی‌ترین سرگرمی‌های مردم به شمار می‌رفت - خودبه‌خود سبب می‌شد که قصه‌گویان تحت تأثیر اوضاع زمان به ایجاد و تدوین داستان‌های منثور و نیز نظم این‌گونه روایت‌ها اقدام کنند. از همین رو، بخشی از مهم‌ترین آثار روایی منظوم و منثور پهلوانی، غنایی، مذهبی، تاریخی، پهلوانی-عاشقانه (رمانس) و... در ادب ایران از این عصر به یادگار مانده است.

وحدت سیاسی، مذهبی، ملی و ثبات اقتصادی و آرامش نسبی ناشی از این دستاوردها مخصوصاً در دوران شاه‌عباس اول (بزرگ) (برای اشاره‌ای در این باره، رک: صفا، ۱۳۷۸: ۱/۵، ۸۳) و نیز توجه ضمنی به عناصر ملی و مذهبی در بعضی داستان‌های متداول این زمان، علت‌های اصلی گسترش داستان‌گزارى و علاقه عموم مردم به آن بوده است. بر اثر رواج سنت قصه‌خوانی و علاقه همگانی به شنیدن داستان، به‌ویژه دلبستگی باطنی ایرانیان به *شاهنامه* و یلان و شهریاران آن و بر سر همه رستم، راویان و داستان‌پردازان و ناظران در کنار داستان‌های مذهبی، تاریخی و غنایی به آفریدن، تدوین و نظم روایات ملی- پهلوانی ایران با توجه مخصوص به رستم و پهلوانان خاندان او پرداختند که نتیجه آن به‌وجود آمدن روایت‌ها و طومارهای نقالی و منظومه‌ها یا مثنوی‌هایی درباره دلاوران سیستان بوده است. داستان‌هایی که زمان و مکان و اشخاص آنها اغلب همان ادوار باستانی، جغرافیای جهان *شاهنامه* و شهریاران و یلان آن است، اما محتوا و موضوعات ساخته و پرداخته ذهن ناقلان و ناظران. از این راه داستان‌های متعدد و پرشاخ‌وبرگی بر مجموعه اخبار پهلوانی ایران و چرخه روایات رستم و پهلوانان سیستان افزوده شده که در مقایسه با *شاهنامه* و منظومه‌هایی نظیر *گرشاسپ‌نامه*، *کوش‌نامه* و *بهم‌نامه* «تأخر» و «عامیانگی» در ساختار و بیان دو شاخصه اصلی آنهاست.^۲

زرین‌قبانامه یکی از منظومه‌های پهلوانی نقالی - عامیانه دوره صفوی است^۳ که نخستین بار چندسال پیش بی‌ذکر نام در کتاب *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران* (تألیف علی سلطانی گرد فرامرزى) هدف توجه قرار گرفته است و سپس اخیراً فرزاد

قائمی و نگارندهٔ این سطور از منظرهای مختلف به بررسی آن پرداخته‌ایم.^۴ سلطانی گرد فرامرزی در بخش «سیمرغ چاره‌گر حماسه‌ها»ی کتابشان پس از بررسی نقش و حضور سیمرغ در شاهنامه، گرشاسپ‌نامه و فرامرزنامه نوشته‌اند:

در یک نسخهٔ دست‌نویس نسبتاً کهنه که محمدحسین سرداگی دانشجوی مدرسهٔ عالی ادبیات و زبان‌های خارجی در اختیار من نهادند داستان سیمرغ و خاندان زال با طول و تفصیل بسیار آمده و با عناصر اساطیری اسلام درآمیخته و بخشی بزرگ از داستان را بنیاد نهاده است. متأسفانه این کتاب از اول و آخر مقداری افتادگی دارد و نمی‌توان دانست که چه نام دارد، اما هرچه هست حماسه‌ای است دینی که عناصر ملی و دینی را با هم درآمیخته است. بخشی از این کتاب شرح جنگ‌های فرامرز و رستم و دیگران با دیوان کوه قاف است که بالاخره رستم در طلسم دیوان گرفتار می‌ماند و پهلوانان برای رهایی وی می‌روند (سلطانی گرد فرامرزی، ۱۳۷۲: ۶۶).

ایشان سپس به حضور سیمرغ در این منظومه اشاره کرده و در پایان نتیجه گرفته‌اند:

این داستان از لحاظ شخصیت سیمرغ نکته‌ای تازه را دربر ندارد و ظاهراً همه تقلید از حماسه‌های دیگر است، اما از لحاظ بودن رستم در دربار سلیمان و رفتن به عطار و کوه دماوند و... کاملاً رنگ اسلامی به خود گرفته است (همان: ۶۷).

در این توضیحات نسبتاً کهنه خوانده‌شدن نسخهٔ منظومه و نیز اطلاق حماسهٔ دینی بر آن دقیق و درست نیست.

نام منظومه

در نسخهٔ اصلی این منظومه، که متعلق به کتابخانهٔ ملی است و در پنجم شوال سال ۱۲۷۱ق در لاهیجان کتابت شده است، یک‌بار در سرنویس آغازین برگ نخست و بار دیگر در ترقیمه/انجامه، اثر «شاهنامهٔ حکیم اسدی» نامیده شده است. در دست‌نویس اول کتابخانهٔ مجلس (بدون ترقیمه و تاریخ کتابت) به دلیل افتادگی آغاز نسخه نام منظومه به خط کاتب نیامده است، اما مالکان و فهرست‌نویسان در برگ‌های نخست، آن را «داستان‌های رستم و سلیمان» و «گرشاسپ‌نامه و کریمان‌نامه و رستم‌نامه» نامیده‌اند و حسین مفتاح، صاحب نسخه، در نوشته‌ای با

امضای خویش در آغاز و پایان دست‌نویس، منظومه را «رستم و سلیمان» خوانده است. در فهرست‌های کتابخانه مجلس و برگ اول متن نیز نام آن را «نریمان‌نامه» نوشته‌اند. در دست‌نویس دوم کتابخانه مجلس (تاریخ کتابت در انجمنه: محرم ۱۳۲۵ق نیز در سرنویس برگ اول، نام کتاب «زرین‌قبای هفت‌لشکر من شاهنامه من کلام حکیم اسدی رحمة‌الله» و در ترقیمه «کتاب زرین‌قبای حکیم اسدی طوسی استاد فردوسی» نوشته شده است.

همان‌گونه که در بخش «سراینده منظومه» اشاره خواهد شد، این اثر هیچ ربطی به اسدی توسی، شاعر و فرهنگ‌نویس نامدار و صاحب‌گوشاسپ‌نامه و لغت قُرس ندارد و آمدن نام او در نسخه‌های منظومه آن هم با انتساب شاهنامه بدو در دو نسخه بسیار عجیب است؛ ولی درباره شاهنامه‌نامیده‌شدن منظومه در دست‌نویس اساس آن می‌توان حدس زد که شاید کاتب این نسخه و نیز کسانی که این اثر را «شاهنامه» خوانده و پنداشته‌اند از «شاهنامه» معنای عام کتابی درباره اخبار ملی، پهلوانی و تاریخی را در نظر داشته‌اند، نه معنای خاص لفظ را که ویژه اثر فردوسی است. این معنای کلی برای «شاهنامه» پس از سرایش و شهرت حماسه ملی ایران متداول شده و در ترکیباتی مانند: شاهنامه هاتفی، شاهنامه حیرتی، شاهنامه نادری، شاهنامه اسلام، شاهنامه کر بلا، شاهنامه ترک و... به‌کرات دیده می‌شود (در این باره، رک آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۴۰ و ۱۴۱؛ متینی، ۱۳۶۹: ۷۵۰ و ۷۵۱). بر همین اساس نامحتمل نمی‌نماید که در «شاهنامه حکیم اسدی» و «شاهنامه من کلام حکیم اسدی» نیز چنین کاربرد و معنایی در نظر بوده باشد.

با توجه با اینکه «نریمان» نیای رستم هیچ نقش و حضوری در این منظومه ندارد، «نریمان‌نامه» خوانده‌شدن آن در فهرست‌های کتابخانه مجلس درخور تأمل و پرسش‌برانگیز است. در این باره یگانه‌احتمالی که با قید احتیاط کامل به نظر نگارنده می‌رسد این است که شاید «نریمان» در اینجا محرف «کریمان» باشد که نام فرزند برزو و نبیره رستم است و در داستان‌های این متن نیز حاضر است. احتمال دارد معرف و فهرست‌نویس نسخه از روی سهو یا به دلیل نشناختن کریمان، نام منظومه را به جای «کریمان‌نامه» «نریمان‌نامه» نوشته باشد.

عنوان پیشنهادی نگارنده برای این منظومه «زرین‌قبا‌نامه» است که به استناد ذکر نام زرین‌قبا در سرآغاز و ترقیمهٔ نسخهٔ دوم مجلس برای این کتاب و به نوعی محوریت زرین‌قبا، پسر جهانگیر و نوهٔ رستم در داستان‌های منظومه و نیز به قرینهٔ نام دیگر منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه برگزیده شده است. در تاریخ ادب حماسی ایران آثاری مانند *گرشاسپ‌نامه*، *کوش‌نامه*، *بهم‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *سام‌نامه*، *برزونامه*، *بانوگشسپ‌نامه*، *جهانگیرنامه* و *شهریارنامه* منظومه‌هایی است که در آنها نام متن با افزودن واژهٔ «نامه»، به نام شاه یا پهلوانی نسبت داده شده که شخصیت اصلی این کتاب‌هاست، اما در کنار نام و داستان‌های او، اشخاص و رویدادهای اصلی و فرعی دیگر هم در آنها دیده می‌شود. بر این قیاس، زرین‌قبا‌نامه خواندن این منظومه نیز، که حوادث آن با حضور زرین‌قبا و بر محور او شکل می‌گیرد، ولی در عین حال پهلوانان دیگر و روایات متعددی هم دارد، چندان بی‌راه نخواهد بود؛ خصوصاً که زرین‌قبا نیز از فرزندان رستم است و با این نام‌گذاری، زرین‌قبا‌نامه هم منظومه‌ای خواهد بود در طراز *فرامرزن‌نامه*، *جهانگیرنامه*، *برزونامه*، *بانوگشسپ‌نامه* و *شهریارنامه* که البته میزان رابطهٔ موضوعی آن با پهلوانی که کتاب به نام اوست کمتر و تعدد شخصیت‌ها و تنوع داستان‌های دیگر در آن بیشتر است.

سراینده

دوبار در نسخهٔ کتابخانهٔ ملی و دوبار نیز در دست‌نویس دوم مجلس نام ناظم اثر حکیم اسدی ذکر شده است. در ساقی‌نامه‌ای نیز که در بیت‌های ۳۳۰۸-۳۳۴۷ منظومه آمده در سرنویس نسخهٔ کتابخانهٔ ملی و نسخهٔ نخست مجلس باز نام سراینده حکیم اسدی است. با توجه به آگاهی‌هایی که از سرگذشت اسدی توسی، ناظم *گرشاسپ‌نامه* و مؤلف *لغت فرس*، به دست ما رسیده^۵ و به‌ویژه مقایسهٔ ویژگی‌های سبکی سخن او در *گرشاسپ‌نامه* با نظم زرین‌قبا‌نامه هیچ تردیدی در نادرستی این انتساب نخواهد بود.

ممکن است برای برخی محققان و خوانندگان این احتمال پیش آید که شاید اسدی یادشده در نسخه‌های زرین‌قبا‌نامه غیر از صاحب *گرشاسپ‌نامه* و سراینده‌ای دیگر با همان تخلص باشد. این گمان به‌ظاهر محتمل می‌نماید؛ خصوصاً که به

استناد فرهنگ سخنوران گوینده‌ای به نام میراسدالله هم وجود داشته که به اسدی اصفهانی معروف بوده است (ر.ک خیام‌پور، ۱۳۶۸: ۵۸/۱)؛ اما در ترقیمه نسخه دوم مجلس، کاتب به تصریح سراینده «کتاب زرین‌قبا» را «اسدی توسی» نوشته است و این نشان می‌دهد که به نظر او صاحب منظومه همان اسدی توسی معروف بوده است نه شاعری دیگر با تخلص همسان.

در سنت ادب حماسی ایران ویژگی غالب این است که کاتبان ابیات و داستان‌های پهلوانی سروده‌شده در بحر متقارب را معمولاً به فردوسی نسبت می‌دهند و این نه تنها درباره بیت‌ها و روایت‌های ناظران گم‌نام یا ناشناخته، که حتی درباره سروده‌های شاعر شناخته‌شده‌ای چون اسدی توسی نیز دیده می‌شود و بیت‌ها و بخش‌هایی از *گرشاسپ‌نامه* در بعضی از نسخه‌های *شاهنامه* و به نام فردوسی وارد شده است (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۶۹؛ خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۷۵). با توجه به این نکته انتساب منظومه زرین‌قبا *نامه* به اسدی توسی، آن هم با نام *شاهنامه اسدی*، بسیار جالب توجه و درخور درنگ و به عبارتی برخلاف رسم متداول در تاریخچه استنساخ دست‌نویس‌های *شاهنامه* و منظومه‌های پهلوانی است.

در ۲۳۱۳۳ بیت زرین‌قبا *نامه* هیچ اشاره‌ای به نام یا تخلص سراینده آن نیست و آنچه درباره این ناظم ناشناس از متن اثر او دانسته می‌شود بسیار اندک است. از جمله این آگاهی‌های محدود چند بیتی است که او در ابتدای داستان «رفتن رستم به نبرد سرخاب دیو به یاری سیمرغ» درباره خود سروده و در آن به دو نکته اشاره کرده است: یکی اینکه پسری ندارد و این روایت به جای فرزند اوست و دیگر شصت‌ساله بودنش به هنگام نظم این داستان:

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| نیامد مرا پور در روزگار | بماند مرا این داستان یادگار |
| ز گیتی مرا سال بگذشت شصت | چه تیرم برون شد جوانی ز شصت |
| بشد نوبهار و زمستان رسید | سرم گشت از برف پیری سفید |

(۸۹۶۱-۸۹۶۳)^۶

سراینده چندین بار در منظومه از امام‌علی (ع)، اولاد ایشان و دوازده‌امام یاد کرده و خداوند را به ایشان سوگند داده است که نشان‌دهنده تشیع دوازده‌امامی اوست. برای نمونه:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خدایا به اعزاز پیغمبران | به نور محمد شه سروران |
| به پور عمش صاحب حلم و جود | که در خانه‌ات آمد اندر وجود |
| شرف یافت زان کعبه اندر جهان | که مولا ز مادر شد آنجا عیان |
| به اولاد پاکش ایا کردگار | که باشد جهان را از ایشان قرار |
| که بخشی گناهم به آل علی | ز عصیان کنی نامه‌ام منجلی |
| به هشت و چهارم ببخشی گناه | که مویم سفید است و نامه سیاه |

(۱۹۹۱۴-۱۹۹۱۹)

با اینکه ناظم زرین‌قبانامه غیر از اندک موارد یادشده اشاره و نشانهٔ دیگری از خویش در منظومهٔ بلندش برجای نگذاشته است، می‌توان با توجه به قرآینی، دو پرسش احتمالی دربارهٔ زادگاه او طرح کرد. در این منظومه چهاربار واژهٔ «دیو» با تلفظ «دِو» (dev) به کار رفته است. چون یکی از مناطقی که این تلفظ در آن متداول بوده کلارستاق استان مازندران است (رک: کیا، ۱۳۹۰: ۴۰۲) و از سوی دیگر کتابتِ کهن‌ترین نسخهٔ اثر در شهر لاهیجان صورت گرفته است، آیا می‌توان حدس زد که سراینده اهل مناطق شمال ایران بوده که «دیو» را با تلفظ لهجهٔ زادگاه خویش به کار برده است؟ در این بیت نیز:

سوی گرد زرین‌قبا کرد روی برآورد کرگش بر افلاک زوی
(۱۶۰۰۹)

واژهٔ «زو» به معنای «ناله و فریاد» به کار رفته است. در حدود بررسی‌های نگارنده، این لغت در گویش خوانساری به معنی «صدا و آواز» به کار می‌رود (رک: آذرلی، ۱۳۸۷: ۲۱۰) و اگر احتمالاً کاربرد آن فقط منحصر به همین گویش باشد، این سؤال پیش می‌آید که آیا ناظم زرین‌قبانامه اهل خوانسار بوده و این واژهٔ گویشی را از گفتار محل تولد خود استفاده کرده است؟

این نکته را هم باید یادآور شد که بعید نیست این سرایندهٔ گم‌نام یکی از نقالان صاحب‌ذوق و موزون‌طبع عصر صفوی بوده باشد که، در کنار داستان‌گویی، بخشی از روایت‌های نقالی و عامیانهٔ زمان را هم به نظم کشیده است.

زمان نظم

چون نام و هویت سرایندهٔ زرین‌قبانامه دانسته نیست و برخلاف شاهنامه و منظومه‌هایی نظیر *گرشاسپ‌نامه*، *بهمن‌نامه* و *کوش‌نامه*، هیچ اشاره‌ای نیز به ممدوح

یا مهتران عصر در آن وجود ندارد،^۷ تعیین قطعی زمان نظم آن ممکن نیست؛ ولی بنابر گواهی‌هایی که از متن اثر به دست می‌آید، نگارنده حدس می‌زند که شاید این منظومه از سروده‌های روزگار صفویان باشد و احتمالاً تاریخ نظم آن پیش از سدهٔ دهم نخواهد بود. این قراین به این شرح است:

۱. در زرین‌قبانامه واژه‌هایی به کار رفته است که در حدود جست‌وجوهای نگارنده در متون و فرهنگ‌های مقدم بر قرن دهم و عصر صفوی دیده نمی‌شود. از جملهٔ این لغت‌ها می‌توان به «بابا» به معنی «بزرگ و ریش سفید» (رک: انوری، ۱۳۸۲: ۷۰۴/۲)، «دیهیم» در معنای «چاربالش و جامهٔ بالای تخت» (برای نمونه، رک: اوبهی هروی، ۱۳۶۵: ۱۶۴؛ اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴: ۱۱۰؛ بهار، ۱۳۸۰: ۱۰۴۹/۲؛ تبریزی، ۱۳۶۳: ۹۲۱/۲)، «عرضه» به معنی «نامه» (رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده) و «نوجه»^۸ و «یابو» اشاره کرد.

۲. ناظم در متن زرین‌قبانامه ساقی‌نامه‌ای ۳۹ بیتی سروده (ابیات ۳۳۰۸-۳۳۴۷) و در آن پس از طلب باده از ساقی به ستایش پیامبر اسلام (ص) و، در یک بیت، دوازده‌امام پرداخته است و سپس فهرست داستان‌هایی را یاد کرده است که می‌خواهد در دنباله بسراید:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| رهان جانم از محنت قیل و قال | بده ساقی آن می که باشد حلال |
| که بر مه رسانم چو مستان خروش | ز بی‌هوشی آیم زمانی به هوش |
| دوای دل نـاتوانم شـود... | از آن می که اکسیر جانم شود |

در سابقه و سیر ساقی‌نامه‌سرایی در ادب فارسی، اوج توجه شاعران به این نوع شعر در روزگار صفویان است (رک: رضایی، ۱۳۹۰: ۱۹۲؛ کیهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۲). براین اساس و با توجه اینکه ناظم در میان منظومه‌ای پهلوانی ساقی‌نامه‌سرایی کرده است، شاید بتوان این موضوع را نیز از قراین نظم زرین‌قبانامه در عصر صفوی و به تأثیر از فضای ادبی زمان دانست؛ به‌ویژه که محتوای آن، یعنی نعت نبی (ص) و مدح ائمه، هم از مضامین متداول ساقی‌نامه‌های این دوره است (رک: کیهانی، ۱۳۸۸: ۵۶۳).

۳. بیت:

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| نیاکان من اژدهاکش بُدند | دلیران و گردان باهش بدند |
|-------------------------|--------------------------|

(۹۱۷۹)

با اختلافی بسیار جزئی، در مصراع دوم در *سامنامه* آمده است (۱۳۸۶: ۷۸).^۹ حدس زده‌اند که *سامنامه* در قرن دهم یا بعد از آن سروده شده است (رک: عابدی، ۱۳۹۰: ۵۰۳؛ محمدزاده و رویانی، ۱۳۸۶: ۱۵۹-۱۷۶). پس اگر سرایندهٔ زرین‌قبانامه این بیت را احتمالاً از آن منظومه گرفته باشد، تاریخ نظم اثر قبل از سدهٔ دهم نیست.

۴. در بیت ۹۱۸۲ کریمان به اژدهاکشی پدرش برزو در شهر خوارزم اشاره کرده است.^{۱۰} چون این داستان در بخش مفصل و متأخرِ *برزونامه* - که فعلاً چاپ نشده - آمده است (برای روایتی از این داستان، رک: هفت‌شکر، ۱۳۷۷: ۳۱۱-۳۱۳)، می‌توان احتمال داد که توجه ناظم زرین‌قبانامه به این منظومه بوده است. نحوی این قسمت از *برزونامه* را با احتیاط سرودهٔ سدهٔ دهم دانسته است (رک: کوسج، ۱۳۸۷: بیست‌وهشت، سی و سی‌وهفتِ مقدمه)؛ بنابراین اگر مأخذ اشارهٔ زرین‌قبانامه روایت *برزونامه* باشد، باز قرینه‌ای دیگر برای سرایش آن در قرن دهم یا بعد از آن است.

۵. در لوح گیومرث خطاب به زال به داستان زنده‌ماندن کیخسرو تا آخرالزمان و کمر بستن نزد حضرت مهدی (عج) اشاره شده است (بیت‌های ۱۵۷۷۳-۱۵۷۷۷). این موضوع از معتقدات عامیانهٔ ایرانی است که در داستان‌های شفاهی / مردمی هم بازتاب یافته (رک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۷۷/۲-۱۸۰) و به احتمال بسیار در عصر صفویه ساخته و متداول شده است. تصریح به این داستان در زرین‌قبانامه می‌تواند نشان‌دهندهٔ زمان نظم آن باشد.

موضوع زرین‌قبانامه

زرین‌قبانامه ۲۳۱۳۳ بیت دارد و پس از *برزونامهٔ عطایی* (بخش جدیدترِ *برزونامه* و تقریباً ۲۹۰۰۰ بیت) و «داستان به‌بندهافتادن کیخسرو در حصن سفید و بواقی *برزونامه*» اثر همان ناظم (حدوداً ۲۷۰۰۰ بیت) طولانی‌ترین منظومهٔ پهلوانی بعد از *شاهنامه* است که تاکنون شناخته شده است. زمان رویدادهای این اثر دورهٔ شهریاری کیخسرو و پس از کشته‌شدن افراسیاب است. در *شاهنامه* بعد از کشته‌شدن افراسیاب، کیخسرو دست از پادشاهی می‌شوید و لهراسپ را جانشین خویش می‌کند، ولی در شیوهٔ داستان‌پردازی نقالان و سنت روایت‌های عامیانه،

راویان برای پیوند دادن داستان‌های نقالی-مردمی متأخر به سلسله روایات ملی-پهلوانی ایران کوشیده‌اند این‌گونه داستان‌های نوساخته منظوم یا منثور را در بخشی از روند حوادث شاهنامه بگنجانند و از نظر زمانی با دوره شهریاران تاریخ روایی- و از آن میان غالباً عصر کیکاووس و کیخسرو- مرتبط سازند. نمونه دیگر برای این کار غیر از زرین‌قبا نامه، روایت‌های مفصل برزنامه است که پس از داستان بیژن و منیژه شاهنامه آغاز می‌شود.

در زرین‌قبا نامه حضرت سلیمان(ع) به‌هنگام پادشاهی کیخسرو فرستاده‌ای به نام زرین‌قبا را به دربار ایران گسیل می‌کند و شهریار و یلان ایران را به دین خدا فرامی‌خواند. زرین‌قبا با ایرانیان نبرد می‌کند و دو تن از پهلوانان را می‌گیرد. کیخسرو نامه می‌نویسد و رستم را که در هندوستان است به یاری می‌طلبد. تهمتن به نزد حضرت سلیمان می‌رود و پس از پاسخ‌دادن به پرسش‌های دینی و اعتقادی پیامبر مأمور گرفتن عفریت دیو در کوه قاف می‌شود. پس از آن، داستان‌های طولانی، پرشاخ‌وبرگ و متنوعی روایت می‌شود که برخی نیز به شیوه داستان در داستان است و حتی گزارش خلاصه‌ای از آنها نیز بر طول گفتار بسیار می‌افزاید، از این‌روی، فقط به بیان نام بعضی از مهم‌ترین آنها اکتفا می‌شود: گرفتاری رستم در طلسم پری، ظهور کریمان پسر برزو و نبیره رستم، لشکرکشی سلیمان(ع) به چین و کشتن طغرای چینی، ربودن صخر دیو انگشتی سلیمان(ع) را، لشکرکشی پادشاهان چند کشور علیه کیخسرو و رویارویی هفت و سپس هشت لشکر در برابر هم، رهایی رستم از طلسم و گرفتن عفریت دیو، رفتن رستم و کریمان به جست‌وجوی انگشتی سلیمان(ع) و جام و مهره جمشید که دزدیده شده است، پدید آمدن گرشاسپ ثانی پسر جهان‌بخش و از نیبرگان رستم، پیداشدن نقاب‌داری که خواستار خیمه سبز، درفش اژدهاپیکر و کرسی گرشاسپی رستم است، داستان هفت‌منظر و گذشتن تهمتن از هفت‌خانه کوبکان و رهانیدن فرزندان و فرزندزادگان از طلسم سیماب جادو، پیروزی دلاوران ایران بر مهتران و پهلوانان لشکریان مهاجم، کشتی گرفتن رستم با زرین‌قبا و سپس نقابدار طالب خیمه و درفش و کرسی که معلوم می‌شود جهان‌سوز نام دارد و پسر سهراب و نوه تهمتن است.

در داستان‌های زرین‌قبانامه، که شاکله و موضوع اساسی آن مبتنی بر روایات و الگوهای نقالی و عامیانه است، زرین‌قبا در مقام نوهٔ رستم شخصیتی است که در دیگر طومارها و داستان‌های نقالی و عامیانهٔ تاکنون چاپ‌شده دیده نمی‌شود و در ادب پهلوانی ایران نخستین بار در این منظومه ظاهر می‌شود؛ همچنان که کریمان، فرزند برزو، گرشاسپ ثانی پسر جهان‌بخش و جهان‌سوز زادهٔ سهراب. از دیگر فرزندان و فرزندزادگان رستم جای جهانگیر پسر و برزو نوهٔ تهمتن در این منظومهٔ بلند و پرداستان خالی است. اغلب داستان‌های مربوط به رستم و اولاد او در زرین‌قبانامه منحصر به همین منظومه است و در متون منظوم و منثور پهلوانی دیگر (اعم از منظومه‌ها، طومارها و روایات شفاهی-مردمی منتشرشده) نیست. مقابله و زورآزمایی پهلوانان گرشاسپی در بخش‌های مختلف زرین‌قبانامه، به‌ویژه ستیز سخت رستم با زرین‌قبا و جهان‌سوز در پایان منظومه، از نمودهای الگوی داستانی نبرد یلان رستم‌نژاد در روایات پهلوانی ایران است که پس از داستان معروف رستم و سهراب شاهنامه به کرات و با تنوع نسبت خویشاوندی طرفین مقابله و نیز فرجام خوش و غیرتراژیک، در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه و به‌ویژه طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه دیده می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۹: ۱۸۱-۱۸۸).

اینکه داستان‌پرداز یا سرایندهٔ زرین‌قبانامه روایت‌های متعدد این منظومه را با داستان صف‌آرایی هفت و سپس هشت لشکر در دشت ری پیوند داده است، هم گواهی بسیار مهم بر ماهیت نقالی-عامیانهٔ داستان‌های این اثر است و هم دلیلی دیگر بر اهمیت، شهرت و محبوبیت روایت هشت لشکر در میان راویان و شنندگان عصر صفوی.^{۱۱}

مأخذ منظومه

ناظم زرین‌قبانامه گاهی داستان‌های متن را از زبان «پیر گوهرفروش» و «ترجمان» نقل کرده است که اگر تقلید صرف از موارد مشابه در شاهنامه نباشد،^{۱۲} شاید قرینه‌ای بر شفاهی/ شنیداری بودن روایات منظومه به شمار آید:

چنین گفت آن پیر گوهرفروش هم از مهرنوش و ز زنگی زوش

(۱۳۲۱۰)

سخنگوی شد پیر گوهرفروش از آن پیش کز تو ببرد هوش

به من ترجمان این چنین کرد یاد
 که چون آن نقاب افکن شیرزاد...
 (۱۸۴۲۸ و ۱۸۴۲۹)

در این دو بیت هم:

| | |
|------------------------|--------------------------------------|
| کنون ای نویسنده داستان | سخن بشنو از گفته باستان (۱۶۵۱۱) |
| کنون ای نویسنده داستان | یکی داستان بشنو از باستان (۱۶۷۶۴) |

چون منطقی نمی‌نماید که ناظم خود را با فعل «بشنو» مخاطب قرار دهد و به شنیدن داستانی که خود می‌سراید دعوت کند، محتمل است که شخص دیگری این عبارات را خطاب به سراینده (نویسنده داستان) گفته و او عین آن مخاطبه را به نظم کشیده است. اگر این گمان درست و پذیرفتنی باشد، دلیل دیگری بر مآخذ شنیداری زرین‌قبانامه است و احتمالاً نشان می‌دهد که کسی داستان‌های آن را برای ناظم از متنی می‌خوانده یا از حافظه بازمی‌گفته و او نیز به نظم درمی‌آورده است.

در هر حال، چه منبع منظومه شفاهی-شنیداری بوده باشد و چه سراینده آن را از روی متنی مکتوب و منثور سروده باشد - که به تقلید از فردوسی آن را «گفته باستان» می‌نامد - شماری از شخصیت‌ها و بسیاری از روایات و رویدادهایش نوساخته است و درمیان منابع تا امروز چاپ‌شده در جای دیگری دیده نمی‌شود. ناظم زرین‌قبانامه خود از این موضوع آگاه بوده و دوبار به تازگی و ناشنیده‌بودن داستان‌های منظومه در آن زمان تصریح کرده است:

| | |
|------------------------------|---|
| نیامد به گوش کس این داستان | نیشنید کس هیچ از باستان |
| ... بُدی بکر این لؤلؤ شاهوار | بسُفتم من این گوهر آبدار (۵۴۳۹ و ۵۴۴۰) |
| بگشتم به گرد جهان سربه‌سر | از این داستان کس ندارد خبر |
| نیشنید کس هرگز این داستان | ندارد کسی یاد از باستان |
| به شهنامه بس داستان گفته‌اند | دُر بکر زین گونه کم سفته‌اند (۸۹۵۳ - ۸۹۵۵) |

ساختار و موضوع داستان‌های زرین‌قبانامه نقالی-عامیانه است و آنها را باید از برساخته‌های نقالان و راویان عصر صفوی یا ادوار پیش از آن دانست که ممکن

است گزارش منشور آن روزی در متن دست‌نویس‌های یکی از طومارها یافته شود. علاوه بر محتوای روایات، برخی نشانه‌های دیگر نقالی بودن شاکله و موضوع منظومه عبارت است از:

۱. رابطهٔ داستان‌های متن با روایت هفت/هشت‌لشکر که گفتیم از شناخته‌شده‌ترین و محبوب‌ترین داستان‌های نقالی در بین داستان‌گزاران و شنوندگان بوده است و نقش مرکزی آن در سلسله‌روایت‌های زرین‌قبانامه خود به‌تنهایی بهترین دلیل ماهیت نقالی-مردمی منظومه است. ۲. در این منظومه از اشخاص نوظهور متعددی در هر دو سپاه اهورایی (ایرانیان) و اهریمنی (دشمنان آنها) یاد می‌شود که بعضی از آنها برای نخستین بار در این متن معرفی شده‌اند. این موضوع از ویژگی‌های روایات نقالی و عامیانه است و در طومارهای منشور (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۸) و منظومه‌های پهلوانی این‌گونه (مانند بزونامه) بارها دیده می‌شود. ۳. اینکه در همان ابتدای منظومه دلیران ایران یک‌یک به میدان می‌آیند و به دست زرین‌قبا گرفتار می‌شوند، بن‌مایه‌ای است ویژهٔ داستان‌های نقالی و منظومه‌های مبتنی بر این نوع روایات که در آثاری نظیر شاهنامه، گرشاسپ‌نامه، کوش‌نامه و بهمن‌نامه به این صورت مفصل (اختصاص چند ده یا صد بیت به آمدن پیایی چندین یل و مغلوب‌شدن آنها در برابر یک نفر) دیده نمی‌شود. ۴. حرکت کردن پیاده‌ای تیزتاز در جلو رستم^{۱۳} از مضامین روایات عیاری و نقالی است. ۵. یکی از رزم‌افزارهای مخصوص دیوان و پتیارگان در داستان‌های نقالی و عامیانه درخت یا داری است که چند سنگ آسیاب بزرگ و گران بر آن بسته شده است (برای نمونه، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۴۶، ۲۷۲، ۳۵۳ و ۷۳۹). در این منظومه هم می‌بینیم که عفریت دیو درختی به دست دارد که هفت سنگ آسیاب با زنجیر بر آن بسته است:

همی هفت از آسیا سنگ سخت به زنجیر بر بسته بُد بر درخت
(۳۱۹۷)

کوپال دیو هم در نبرد با رستم «ساطور» به کار می‌برد (بیت ۲۲۳۰) که باز از سلاح‌های روایات عامیانه است. ۶. زال خطاب به زادش، پسر افراسیاب، می‌گوید که او پدر رستمی است که:

به جنگ نخستین گه کیقباد ورا داده بُد جان تیره به باد

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| گرفتاش کمر بند و برداشت خوار | که آرد بر تاجور شهریار |
| کمر بند بگسست و افتاد پست | ز سر تاج داد و روانش نخست |
| بیخشید آن تاج بر کعباد | یل تاج بخشش لقب او نهاد |

(۱۴۳۴۷-۱۴۳۵۰)

علت نامیده شدن رستم با لقب/صفت «تاج‌بخش» در شاهنامه نیامده است و این توضیح که چون او در نخستین نبرد خویش با افراسیاب تاج وی را می‌رباید و بر سر کعباد می‌گذارد، شهریار ایران تهمتن را با لقب/صفت «تاج‌بخش» می‌نامد گزارش ویژه روایات نقالی است که در دو طومار کهن هم آمده (ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۱۷؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۶۱). خاطر نشان می‌شود این‌گونه اشاره‌های داستانی ویژه متون نقالی- به‌عنوان قراین ساخت و محتوای نقلانۀ زرین‌قبانامه- نمونه‌های دیگری نیز در متن منظومه دارد؛ از جمله: مسلمان و شیعه‌بودن رستم و زال، صفت «هندو» برای جهان‌بخش، اشاره به مغفر دیو سپید برای رستم، نشستن فرامرز بر پشت سیمرغ، بیدار کردن رستم دیو سپید را برای نبرد، رخش‌نژادی اسب تمور/تیمور و... .

کیفیت نظم و برخی ویژگی‌های سبکی

زرین‌قبانامه برخلاف منظومه‌هایی نظیر شاهنامه، گرشاسپ‌نامه، بهمن‌نامه و کوش‌نامه بدون مقدمه‌های معمول مثنوی‌های داستانی (شامل توحید، نعت نبی(ع) و مدح خلفای راشدین یا ائمه معصومین(ع)، ستایش مهتر زمان، گزارشی از چگونگی کار و...) آغاز می‌شود و از این نظر تقریباً مشابه فرامرزنامه، جهانگیرنامه و داستان رستم و گک کوهزاد است. این مسئله که ناظم چنین منظومۀ بلندی را بدون مقدمه آغاز کرده تاحدودی عجیب و محل پرسش است و جالب‌توجه‌تر اینکه باوجود این‌کار، در میانه‌های متن درضمن داستان رسیدن رستم به درگاه حضرت سلیمان(ع)، در بخشی که عنوان آن «آغاز داستان آمدن رستم و پذیره‌شدن لشکر سلیمان» است، روایت را با مقدمه‌ای سیزده‌بیتی شروع کرده است؛ چنان‌که گویی داستانی مستقل یا منظومه‌ای را آغاز می‌کند:

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| به نام جهاندار دارندگان | که او پادشاه است و ما بندگان |
| تن و جان و چرخ روان آفرید | توانایی و ناتوان آفرید |

... کنون از تهمتن یکی داستان شنو از من از گفتهٔ باستان
(۱۰۹۲۷، ۱۰۹۲۸ و ۱۰۹۴۰)

از نمایان‌ترین ویژگی‌های نظم و ساختار زرین‌قبانامه نقل داستان درمیان داستان است که هم بر تعدد و تنوع روایات آن افزوده و هم تسلسل موضوعی متن را از هم گسیخته و کار پی‌گیری مسیر داستان/داستان‌ها را بر خوانندگان و شنوندگان اندکی دشوار کرده است. آغاز داستان تازه ضمن داستانی دیگر، سنتی کهن در قصه‌پردازی است که نمونه‌های گوناگونی در ادب شرق و غرب دارد و برخلاف شهرت آن به شگردی شرقی با خاستگاه هندی، در آثار قدیمی مصر و یونان هم دیده می‌شود (ر.ک: توکلی، ۱۳۸۹: ۴۸۱ و ۴۸۲). با اینکه نقل داستان درمیان داستان شواهد متعددی در متون منظوم و منثور فارسی دارد، در بین منظومه‌های پهلوانی به این شدت و شیوه ویژهٔ زرین‌قبانامه است.

زرین‌قبانامه همچون همهٔ منظومه‌های پهلوانی، دینی و تاریخی به‌لحاظ زبان و بیان بسیار از شاهنامه متأثر شده است، اما در کنار این بیان ادبی و باستان‌گرایانه، به دلیل منبع و ماهیت نقلی داستان و نیز شاید احتمال نقل و داستان‌گزاربودن سرایندهٔ آن، ویژگی‌های سخن نقلی هم در آن دیده می‌شود که در اینجا به شماری از این ویژگی‌ها و قراین اشاره می‌کنیم.

الف) در روایات نقلی و داستان‌های عامیانهٔ فارسی برخی کلمه‌ها، عبارت‌ها، تصاویر، جمله‌ها و الگوهای دستوری تکرارشونده وجود دارد که مشخصهٔ سبکی این نوع آثار است و اصطلاحاً «گزاره‌های قالبی» نامیده می‌شود (دراین‌باره، رک: مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۳۹-۴۵۹؛ یآوری، ۱۳۹۰: ۱۳۹-۱۷۰). از معروف‌ترین شواهد این گزاره‌ها در زرین‌قبانامه دو نمونه نقل می‌کنیم:

۱. ناظم پس از رفتن رستم به پیکار عفریت دیو در کوه قاف می‌گوید:

از او گفته گردد که سالار نیو چه سازد به میدان عفریت دیو
بیایم دگر بر سر داستان بگویم که چون بود این داستان
(۱۱۱۵ و ۱۱۱۶)

این مفهوم که «ای خواننده/شنونده به داستان کنونی برخوادم گشت، آن را به یاد داشته باش و روایت دیگری را گوش کن» در متون نقلی و عامیانه با تعبیر مختلف

تکرار می‌شود (برای این تعبیر و نمونه‌های آن، ر.ک: مارزلف، ۱۳۸۵: ۴۴۶ و ۴۴۷؛ یاوری، ۱۳۹۰: ۱۴۵ و ۱۴۶).^{۱۴}

۲. در پایان نامه‌ها عبارت «والسلام» آمده که ویژه این نوع متن‌هاست و در شاهنامه و منظومه‌های پهلوانی رسمی به کار نرفته است:

چنین است کردار ما والسلاَم به پیش شهنشاَه با نام‌وکام
(۶۸۷)

ب) بعضی واژه‌ها و ترکیبات در زرین‌قبا نامه مختص متون و داستان‌های نقالی‌عامیانه است، از آن جمله:

ب. ۱. ارجنگ (بیت ۲۱۶): نام دیوی که در خان ششم رستم به دست پهلوان کشته می‌شود در شاهنامه «ارزنگ» است، ولی در برخی روایات نقالی و عامیانه اسم او یا برادرش به صورت «ارجنگ» و «ارجنگ» آمده است (برای نمونه، ر.ک: طومار کهن شاهنامه، ۱۳۷۴: ۱۶۵ و ۷۸۰؛ کلیات رستم‌نامه، بی‌تا: ۱۲) که زرین‌قبا نامه هم از این شمار است.

ب. ۲. جمشیدِ جم (بیت ۹۵۹): افزودن «جم»- که جزء نخست کلمه «جمشید» است- بر این نام و ساختن ترکیب تأکیدی «جمشیدِ جم» از کاربردهای طومارهای نقالی و داستان‌های عامیانه است (برای دیدن نمونه‌هایی، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۱۷۴؛ زریری، ۱۳۶۹: ۱۹۷).

ب. ۳. چهل: این عدد در منظومه در مواردی مانند «چهل‌گزر» (بیت ۱۶۹۷)، «کشته‌شدن چهل پادشاه» (بیت ۱۹۵۷)، «چهل زخم ساطور» (بیت ۲۲۶۱) و «چهل انگشت» (بیت ۱۱۹۶۱) تکرار شده است. «چهل» از اعداد نمادین و پرتکرار فرهنگ، ادب و آیین‌های مردم مختلف جهان از جمله ایران است.^{۱۵} این عدد با معدودهای گوناگون غالباً در داستان‌های عامیانه و نقالی دیده می‌شود. از متون پهلوانی دیگر «چهل» بیش‌از همه در داراب‌نامه طرسوسی، فرامرنامه و جهانگیرنامه تکرار شده است.

ب. ۴. پیش‌جلو: به معنای «پیشاپیش» است و به صورت «دهنه جلو» هم در متون نقالی و عامیانه دیده می‌شود:

نوند پیاده به پیش جلو بدو گفت رستم سرافراز گو
(۸۹۰)

ب. ۵. زورزدن: از کاربردهای عامیانه/محاوره‌ای و مربوط به متون متأخر (ظاهراً از صفویه به بعد) است:

بسی زورها زد به زرین قبا نتابید با شیر جنگ آزما
(۴۹۳)

ب. ۶. مفت: این واژه هم از لغات عامیانهٔ روایات نقلی و مردمی است: «مرا کشته بودند آن هرسه مفت» (۱۸۱۷۴)

ب. ۷. اینکه سرخاب جادو می‌گوید رستم و همراهان او را می‌گیرد و «کنمشان کباب و خورم با شراب» (۲۷۲) از تعابیر داستان‌های عامیانهٔ ایرانی است.

ب. ۸. «هیرمن» به جای «هیرمند» (← بیت ۱۷۸۷۴) هم صورتی است که در روایات نقلی به کار می‌رود.

ج) در صور خیال منظومه بعضی از مشبّه‌به‌ها عامیانه است. مشهورترین این تشبیهات که در این متن و دیگر آثار نقلی و مردمی بارها دیده می‌شود «به‌دونیمه کردن پیکر هم‌آورد چون خیار» است: «به دو نیمه شد پیکرش چون خیار» (۲۲۷۰). مشبّه‌به «پنیر» برای «نور ماه» و «خیک نفت» برای «سینهٔ جادوگر» نیز در دو بیت زیر از تصویرهای عامیانه محسوب می‌شود:

جهان گشت یکسر به مانند شیر بدی نور شیر مهش چون پنیر
(۲۰۵۸)

دو پستان چو دو خیک نطف سیاه فکنده به بر آن دد کینه‌خواه
(۶۲۷۲)

در ارزیابی کلی می‌توان گفت که زرین‌قبانامه از منظر کیفیت نظم/ هنر سخنوری منظومه‌ای است متوسط^{۱۶} که هم بیت‌های زیبا در آن یافت می‌شود و هم دارای ابیات سست، تکرارهای ملال‌آور، عیوب قافییه و ایرادهای وزنی است. یکی از ضعف‌های نظم این اثر تکرارهای معمولاً نازیباست که غالباً از سر تنگنای وزن یا ضرورت ساختن قافیۀ ابیات صورت گرفته و در یک مورد نیز به اصطلاح اعنات/ لزوم مالایلم است که شاید متأثر از این‌گونه هنرنمایی‌های تصنعی برخی قصیده‌پردازان

عصر سرایش منظومه باشد. مثال اخیر تکرار کلمه «آهو» با دو معنای «جانور معروف» و «عیب» در چند بیت متوالی زیر است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| چه آورد نزدیک بابش دلیر | برون رفت آهو ز چنگال شیر |
| شگفتی فرو ماند آن رزمجو | که آهو گریزان شد از دست او |
| همی هر کسی گفت با دیگری | که گرشب گردی است با داوری |
| سر آهو آرد به خم کمند | نیارد نگه داشت آن دیوبند |
| دلیری کز آهو در آهو شود | چه سان با دلیران به یکسو شود |
| سگالش به گوش سپهبد رسید | کز آهو ورا آهو آمد پدید |
| بگفتا همان به کز آهوی سر | برون آورم پیش فرخ پدر |
| همان نامداران و جنگاوران | نگویند آهوم با دیگران |
| همان به ز دنبال آهو شوم | مگر زان که ز آهو بی آهو شوم |
| شوم کشته یا آرم او را به چنگ | که آهو بر سروران هست ننگ |
| بگفت این و انگیخت باره ز جای | ز آهو سوی آهو آورد رای |

(۲۰۳۴۱-۲۰۳۵۱)

زرین‌قبانامه و منظومه‌هایی از این نوع که قالب آنها مثنوی و غالباً در بحر متقارب و موضوعشان پهلوانی، دینی یا تاریخی است به جهت توجه ویژه به شاهنامه اغلب از ویژگی‌های عمومی سبک خراسانی و ویژگی‌های سبک شخصی فردوسی پیروی می‌کنند و شاید اگر بررسی بسامدی دقیقی صورت بگیرد نمود مختصات سبکی زمان نظم آنها در اینجا شعر عصر صفویه در این آثار کمتر از عناصر زبانی و بلاغی سبک خراسانی و شاهنامه باشد. به تعبیری دیگر، در منظومه‌های پیرو شاهنامه نوعی بازگشت ادبی در قالب مثنوی رخ داده است. بر همین اساس، در مطالعه سبک‌شناختی این آثار استخراج و ذکر کامل همه ویژگی‌های سبکی در نهایت چیزی جز تکرار بخشی از فهرست مطالب کتاب سبک خراسانی در شعر فارسی اثر محمدجعفر محجوب نخواهد بود و به عقیده نگارنده روش علمی‌تر این است که به بررسی کاربردها و ویژگی‌های آوایی، واژگانی، نحوی، بلاغی و فکری برجسته‌تر، که ممکن است از نوادر استعمال‌های هر متن باشد و بر نویافته‌ها یا شواهد سبک‌شناسی شعر یا تاریخ زبان و بلاغت فارسی بیفزاید، بسنده شود. از این منظر، به شماری از مختصات سبکی زرین‌قبانامه در چهار حوزه نکات زبانی، مسائل دستوری، بلاغت و موضوعات فکری/ اندیشگی اشاره می‌کنیم:

الف) نکات زبانی

در زرین‌قبانامه به دلایلی چون قالبِ مثنوی متن، تأثیر سراینده از اسلوب فردوسی و البته ذوق و توان واژه‌سازی او ترکیبات متنوعی به کار رفته که بعضی از آنها نیز ظاهراً نوساخته- یا دست کم کم‌کاربرد در متون فارسی- است که فهرست کامل آنها را باید در نمایه‌های متن مصحح منظومه دید و در اینجا چند نمونه می‌آوریم: شعله‌ناک (بیت ۶۲)، پاک‌دید (۶۲۶)، دادکار (۷۶۴)، گه‌نمون (۸۸۵)، فرهنگ‌خو (۱۴۲۲)، شکرپاسخ (۴۲۸۰)، وارون‌سگال (۶۴۵۱)، قندخند (۹۲۹۸)، زرکار (۹۷۱۶)، خویش‌شناس (۱۱۹۹۰)، نکته‌رانی (۱۴۹۶۴)، شیرین‌نفس (۱۴۹۷۰)، وارون‌نسب (۱۷۳۶۶) و

از نظر آوایی تلفظ سه کلمه در زرین‌قبانامه توجه‌برانگیز و درخور یادکرد است. نخست «دو» (dev) که چهاربار به جای «دیو» به کار رفته^{۱۷} و تلفظ پهلوی این واژه است (رک: مکنزی، ۱۳۷۹: ۶۴) که در ایران پس از اسلام در گویش انوج^{۱۸}، کلارستاق^{۱۹} و لهجهٔ کردی سلطان‌آباد^{۲۰} (رک: کیا، ۱۳۹۰: ۴۰۲) و زبان ترکی آذربایجانی همچنان به همان صورت کهن تلفظ می‌شود. دوم، «چست» (čest) که یک‌بار با «زشت» هم‌قافیه شده است^{۲۱} و اگر به ضرورت قافیه نباشد شاید نشانه‌ای از گویش زادگاه سرایندهٔ منظومه باشد. چهاربار هم «شگفت» با «گفت» و «بگفت» در محل قافیه قرار گرفته است که به ضمّ (گ) خوانده می‌شود و البته نمونه‌های مشابه دیگری در شعر فارسی دارد (رک: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «شگفت») و در ریشهٔ مفروض برای این واژه و برخی صورتهای ایرانی باستان و میانهٔ آن نیز به نظر می‌رسد (رک: نیبرگ، ۱۹۷۴: ۱۸۷/۲).

در منظومهٔ زرین‌قبانامه تعدادی لغت و ترکیب خاص وجود دارد که در حدود جست‌وجوهای نگارنده یا در فرهنگ‌ها و متون فارسی نیست، یا معنای آنها ویژهٔ این اثر است یا اینکه در بعضی فرهنگ‌ها بدون شاهد ثبت شده است. این کاربردهای نویافته یا نادر که در مقالهٔ مستقل دیگری بررسی شده است (رک: یادداشت شمارهٔ ۴) باید در تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی به آن توجه شود و در اینجا به چند نمونه از آنها اکتفا می‌شود: آبیر: ظاهراً به معنای اشک ناشی از بهانه (بیت ۲۳۰۲۸)، درخت: درفش (۱۱۸۵۸)، درخش: تیره و تار (۱۱۱۳)، ریشه:

آسیب‌دیده (۱۳۲۷)، زو: بانگ (۱۶۰۰۹)، شیرسر: جوان نوبالغ (۸۰۳)، گفتن: خوابیدن (۴۴۲۰)، کویزه/ کویژه: بخشی از بارگاه و خرگاه (۱۰۱۵۳)، گُرد: ازدها و نیز استعاره از پهلوان (۱۷۵۳) و... .

ب) مسائل دستوری

از ویژگی‌های صرفی و نحوی این منظومه مواردی نظرگیرتر است: کاربرد دو حرف اضافه «بر به» در کنار هم و برای یک متمم: «نمانند یک دم تو را بر به زین» (۵۰)؛ آمدن حرف اضافه پیش از مفعول: «فرامرز بر لشکر او بدید» (۸۸۲)؛ استعمال «او» در معنای «آن» و نقش صفت پیشین اشاره‌ای: «ببست او دو بازوی او اهرمن» (۶۵۳۹)؛ آوردن «همی» پیش از «می» استمراری فعل: «همی نعره می‌زد چه رعد بهار» (۶۴۰۱)؛ صورت «خواهستن» به جای «خواستن»: «ز شادی برافشانند خواهست جان» (۱۶۷۲۴)؛ و فاصله‌انداختن مضاف‌الیه میان موصوف و صفت که اصطلاحاً اقحام نامیده می‌شود (در این باره، رک: ذاکری، ۱۳۷۸: ۱۶-۱۸): «به اسب سیاوخش دریاگذار» (۷۷۵۲) به جای «اسب دریاگذار سیاوخش».

ج) بلاغت

از وجوه بلاغی و ادبی، توصیف در زرین‌قبانامه به سان شاهنامه و منظومه‌های دیگر جایگاه نمایانی دارد و ناظم موضوعات و عناصر گوناگونی چون طلوع و غروب خورشید، پهلوانان، جادوان، دژ، اسب، رزم‌افزارها، بیشه، بزم، ازدها، سروش، زیبارویان، آسمان، شب، کوه، دشت، رزم، دیو و... را بارها در یک، دو و گاه چند بیت متوالی وصف کرده است. از این بین به لحاظ بسامد و تنوع و تکرار، توصیفات طلوع و غروب آفتاب بیش از همه در این اثر دیده می‌شود. برای نمونه:

طلوع:

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| دگر روز کاعرابی روزگار | به جمّازۀ آسمان شد سوار |
| به نوک سنان شاه سیارگان | ربود از رخ آسمان اختران |
| | (۱۳۰۷۸ و ۱۳۰۷۹) |

غروب:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| چنین تا دگر مهر زرین نقاب | چه ماهی فرو برد سر را به آب |
| دگر کشتی مهر در هم شکست | دل پیر ملاح گردون بخت |

به زورق درآمد قمر در زمان به گرداب پرموج گردون روان
(۱۹۱۶۸-۱۹۱۷۰)

اصلی‌ترین ضعف توصیف‌های این منظومه غیر از اطناب، که گاهی دیده می‌شود، بی‌توجهی به زمینهٔ پهلوانی متن و موضوع وصف و استفاده از عناصر غنایی برای توصیف برخی یلان نام‌بردار داستان است. در این موارد، که دقیقاً برعکس هنر و موقعیت‌شناسی فردوسی در شاهنامه است، اگر خواننده/شنونده پیشتر با نام یا شخصیتی که وصف می‌شود آشنا نباشد چنین خواهد پنداشت که سخن سراینده دربارهٔ معشوقی نازک‌اندام و خوب‌روی است.^{۲۲} برای نمونه ابیات زیر به ترتیب دربارهٔ پهلوانان پرخاشخری مانند جهان‌بخش و کریمان، از نوادگان رستم، است:

به گرد رخس خط عنبرفشان به خورشید بر مشک کرده نشان
به سر بر کلاهی ز یاقوت و دُر همه دشت از لعل گردیده پر
(۱۶۳۳ و ۱۶۳۴)

آبر گرد رویش خط عنبرین به سان بنفشه به بازار چین
و یا هاله بر گرد مه بُد پدید چه مشکی که پرده به خود درکشید
(۲۸۱۷ و ۲۸۱۸)

ایراد دیگر در توصیف‌های زرین‌قبانامه، که یکبار دیده می‌شود و با بلاغت و بوطیقای ادب حماسی مغایر است، خوارداشت پهلوانان بزرگی نظیر گرشاسپ و نریمان و زال در وصف دلآوری دیگر است. این شیوه شبیهه مبالغه‌های قصاید مدحی است:

به سان نریمان دو صد بنده اش چو گرشسپ صدگو سرافکنده اش
رخس آفتاب و دو ابرو هلال به مردی و هوش و خرد به ز زال
(۵۳۰۲ و ۵۳۰۳)

در بعضی ابیات منظومه ایجاز‌های زیبایی دیده می‌شود که به احتمال بسیار تأثیرپذیری از این هنر فردوسی است.^{۲۳} در این بیت‌ها دقت کنید:

بگفت این و برخاست بر تافت روی بر آشفته گردید آن رزمجوی
(۸۵۴)

ببختند و خوردند و رفتند شاد کسی را نبند غیر عفریت باد
(۴۴۹۰)

برفتند و دیدند و گشتند باز که یک دختری باشد این دلنواز
(۱۷۴۴۰)

در کنار این گونه بیت‌ها البته اطناب نیز در متن جای خود را دارد و دور نیست که در چنین مواردی ناظم از سبک اسدی توسی در *گرشاسپ‌نامه* و *خمسه* نظامی پیروی کرده باشد. بیشترین محلی که سراینده گرفتار درازگویی شده گفت‌وگوهای میان اشخاص است. در چند مورد نیز اصرار ملال‌آور او بر ذکر متعدد و متوالی آلات و اصطلاحات موسیقی سخن را در توصیف مجالس بزم طولانی کرده است.^{۲۴}

مبالغه (غلو و اغراق) ویژگی ذاتی کلام منظوم و منشور حماسی است که نوع آن در آثار ادب پهلوانی ایران متفاوت است. در زرین‌قبا نامه هم به تقلید از *شاهنامه* مبالغه‌های شکوهمند و زیبا به نظر می‌رسد و هم بزرگ‌نمایی‌های گزافه‌گونه متأثر از *گرشاسپ‌نامه* و برخی قصاید ستایشی که جنبه انتزاعی و وهمی آن غالب است. مثال‌هایی که در ادامه می‌آید از موارد نوع نخست (مبالغت *شاهنامه‌ای*) است: «که از گردشان شد جهان آبنوس» (۲۵۰)، «برش آهن و سنگ، موم است و خاک» (۶۷۵)، «غو مویه برشد ز لشکر به ماه» (۱۱۴۱۶)

بلرز ز شمشیر او آفتاب شود کوه از بیم او همچو آب
(۴۴۰)

این ابیات هم از اغراق‌های اسدی‌وار و قصیده‌مانند منظومه به‌شمار می‌آید:

اگر مرغ اندیشه صد سال پر زند ناورد بر سر او گذر
(۴۳۹۸)

یکی قلعه‌ای دید سر به آسمان زحل بر درش کمترین پاسبان
(۴۴۹۱)

یکی باره زیرش چه باد شمال که پیشش تکی بود دشت خیال
(۵۳۰۷)

گریزنده بودی که از تنش پوست فکندی نپنداشتی درع اوست
(۲۲۹۱۲)

در هردو دسته از مبالغه‌های زرین‌قبا نامه کلمه و مفهوم «زمانه» نسبت به دیگر مفاهیم و عناصر مبالغه‌ساز تکرار توجه‌برانگیزتری در محور تصاویر و تعبیر مربوط دارد.

از صنایع بدیعی جناس تام و مرکب در منظومه شواهد متعددی دارد و ناظم با این گروه از کلمات و اغلب در محل قافیۀ ابیات بازی لفظی و معنایی کرده است: جهان/جهان؛ شهریار/شهر، یار؛ روان/روان؛ کارزار/کار، زار؛ پایدار/پای دار؛ بهشت/بهشت؛ چین/چین؛ مَرغزار/مُرغ، زار؛ به بر/ببر و

ناظم زرین‌قبانامه برای استعاره‌سازی خویش بیش‌ازهمه از واژه‌ها و عناصر شهریار و سپاهی‌گری استفاده کرده است و پس از آن به‌ترتیب موضوعات و عناصر مربوط به طبیعت (غیر از گل‌ها و گیاهان)، مفاهیم و کلمات متنوع دیگر، درختان، گل‌ها و گیاهان و سرانجام جانوران. در این میان، «شاه» (با صفت و مضاف‌الیه) و «کوه» (به‌تنهایی یا صفت و مضاف‌الیه) پرتکرارترین استعاره‌های مصرحۀ متن است. از مستعارلّه‌ها نیز سراینده بیشتر از هرچیز دیگری برای خورشید و نور آن و روز استعاره به‌کار برده است و سپس شب و سیاهی و بعد آسمان. در استعاره‌های اثر استفاده از عناصر حماسی-اساطیری مانند «جام جمشید» (برای خورشید)، «سروش» (برای دختر زیبارو) و «سیمرغ» (برای روز) با توجه به زمینۀ پهلوانی و داستانی آن مناسب و درخور توجه است. داوری دربارهٔ تازه یا تکراری بودن تصاویر استعاری زرین‌قبانامه نیازمند مطالعهٔ دقیق آماری و مقایسه‌ای است، اما مواردی چون «اعرابی روزگار» (برای خورشید)، «پری» (برای روشنایی روز)، «حوصل» (برای روز)، «دَم‌گاز» (برای سیاهی شب) و «سیاره» (برای اشک) دست‌کم در حوزهٔ صورخیال متون پهلوانی درخور بررسی است. همچنان‌که بیشترین مستعارلّه‌های استعاره‌های زرین‌قبانامه «خورشید» و «روشنایی روز» است، در استعاره‌های مکنیۀ غیراضافی آن نیز «آفتاب» و «نور روز» بیش از عناصر دیگر در مرکز تصاویر تکرار شده است.

از مقایسهٔ تشبیهات و استعارات زرین‌قبانامه دانسته می‌شود که این متن-چنان‌که مناسبِ نظم پهلوانی است- تشبیه‌گراست و ناظم برای ساختن تصاویر تشبیهی خویش از منابع متعددی مانند عناصر طبیعت، درختان، گل‌ها و گیاهان، جانوران واقعی یا داستانی، ابزار و اشیا، مشاغل، اندام‌ها و متعلقات بدن، اشخاص و موضوعات داستانی و غیره بهره گرفته است. از این‌بین، بیشترین مشبّه‌ها به‌ترتیب از حوزهٔ طبیعت، ابزار و اشیا و سپس درختان و گیاهان و بعد جانوران انتخاب شده

است. پرتکرارترین آنها نیز به ترتیب «کوه» (به تنهایی یا با صفت و مضاف‌الیه) (۱۵ بار)، «باد» (با صفت و مضاف‌الیه یا تنها) (۱۴ بار)، «ابر» (به همان سان) (۱۲ بار) و «خورشید» (همان گونه) (۱۰ بار) است که همه از عناصر طبیعی است و ناظم به‌رغم شیوه تصویرپردازی رایج زمان از مفاهیم انتزاعی، وهمی یا خیالی مانند آه، اجل، ایمان، جان، جوهر و... بسیار اندک استفاده کرده است که در کنار پیروی از سبک فردوسی نشان‌دهنده هوشیاری او درباره نوع ادبی و موضوع منظومه خویش نیز هست.

در میان مشبّه‌به‌های زرین‌قبانامه موارد گوناگونی دیده می‌شود که به تأثیر از شاهنامه است و این البته ویژگی سبکی همه منظومه‌های پس از فردوسی است که بخشی از تصاویر آنها وام‌دار شبکه صورخیال حماسه ملی ایران است. از شواهد نمایان این تأثیرپذیری در زرین‌قبانامه به دو نمونه مهم‌تر اشاره می‌کنیم:

۱. در این متن ترکیب «آبان بهمن» چهاربار مشبّه‌به سیاهی و تاریکی جهان

قرار گرفته است:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| جهان شد چه آبان بهمن سیاه | نه سیاره پیدا نه تابنده ماه |
| (۱۱۴۸۸) | |
| جهان شد چه آبان بهمن سیاه | از آن گرد خورشید گم کرد راه |
| (۱۱۷۴۶) | |
| جهان شد چه آبان بهمن سیاه | بماندند برجای زال و سپاه |
| (۱۴۹۱۴) | |
| جهان شد چه آبان بهمن سیاه | شب تیره‌گون گشت و بنمود ماه |
| (۲۲۱۲۴) | |

مشبّه‌به «آبان بهمن» و مصراع‌ی که در هر چهار کاربرد این ترکیب به‌عینه تکرار شده از شاهنامه فردوسی گرفته شده است:

جهان شد چه آبان بهمن سیاه ستاره ندیدند روشن نه ماه
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲/۵۷۳/۱۵۲) ^{۲۵}

«آبان» نام روز دهم هرماه در گاه‌شماری ایران پیش از اسلام است و «آبان بهمن»، یعنی دهم بهمن، روز برگزاری جشن سده بوده است و در آن آتش می‌افروخته‌اند.

در این بیت- و به تبع، بیت زرین‌قبانامه- وجه‌شبه تیرگی برخاسته از دود آتش انبوه جشن شب دهم بهمن‌ماه است (رک: فردوسی، ۱۳۷۹: کتاب صفر/۲۱۵).
۲.

در افتاد مانند آتش به نی از آن رزم گشتند کوتاه پی
(۲۲۷۹)

سابقهٔ تشبیه پهلوان به آتشی که در نیستان افتد به یادگار زیران می‌رسد که در وصف زیر آمده است: «ز زیر کارزار آنگون نیک کند چنان که آذر ایزد اندر نیستان افتد اُ بادش نیز بار بود» (یادگار زیران، ۱۳۷۴: ۶۴). این تشبیه بعداً در هزاروچند بیت دقیقی به تأثیر از مأخذ داستان به کار رفته است:

به لشکرگه دشمن اندر فتاد چو اندر گیا آتش و تیز باد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۱۲۸/۵۵۶)

فردوسی نیز آن را به صورت‌هایی مانند «چو آتش که برخیزد از خشک نی» (همان: ۶۰۸/۴۵/۲) و «برافروخت برسان آتش ز نی» (همان: ۳۴۷/۱۴۶/۲) استفاده کرده است.^{۲۶}

در زرین‌قبانامه به تناسب محتوای اثر و نیز توجه سراینده به شاهنامه و گرشاسپ‌نامه شماری از شخصیت‌های ملی-پهلوانی ایران (یلان و شهریاران) در مقام مشبّه‌به به کار رفته‌اند از جمله: تهمورث (به صورت چو طهمورث دیوبند) (۲۳۶۷)؛ گرشاسپ (به بازو چه گرشسب فرخنده‌کام) (۲۷۲)؛ جمشید خورشید (چه جمشید خورشید برشد به گاه) (۲۲۲۹۷)؛ ضحاک شب (دو بازوی ضحاک شب را ببست) (۱۶۵۳۷) و غیره غیر از این موارد و مشبّه‌به‌های سنتی و قالبی نظیر «اژدها» و «دیو» که ویژهٔ همهٔ متون پهلوانی است، در این منظومه از دیگر عناصر و موجودات حماسی، اساطیری و داستانی نیز در تصویرسازی استفاده شده است که برخی از آنها عبارت است از: «دیو سفید» (۱۱۸۴۷)؛ «سروش» برای چهره و اندام زیبارو (به کف ابر بهمن به چهره سروش) (۵۱۹۵)؛ «سیمرغ» برای روز (چه از آشیان باز، سیمرغ روز) (۱۴۷۸۰) و «منهراس»^{۲۷} برای پهلوان (گه رزم و کین بود چون منهراس) (۱۸۰۸۹).

د) موضوعات اندیشگی / فکری

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، زرین‌قبا نامه برخلاف شاهنامه و برخی دیگر از مثنوی‌های داستانی مقدمه مستقلی در آغاز ندارد. از سوی دیگر، حضور ناظم آن در سراسر متن چندان نمایان نیست و او تقریباً همه‌جا راوی و سراینده داستان است. از همین روی، اشارات زیادی درباره جهان بینی و اندیشه‌های این ناظم گمنام در اثر او یافته نمی‌شود و آنچه درخور بیان است سه نکته/ موضوعی است که در ادامه می‌آوریم:

۱. ناظم به پیروی از شیوه فردوسی در جای‌جای گزارش منظوم روایات، در قالب یک، دو یا چند بیت به بیان مسائل تعلیمی پرداخته/ گریز زده است که موضوع بیشتر آنها نکوهش روزگار و گیتی و سفارش به دل‌کندن از جهان‌گذران است. نمونه‌ای را می‌خوانیم:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| گرفتند گردان زر و سیم و گنج | چنین است رسم سرای سپنج |
| یکی زو تن آسان یکی دردناک | یکی بر سپهر و یکی بر به خاک |
| یکی شادمان و یکی دل‌نزند | یکی دردناک و یکی خندخند |
| مدارش چنین است این بی‌مدار | تو چشم مدار از مدارش مدار |

(۱۶۴۳۵-۱۶۴۳۸)

۲. او دوبار از زبان شخصیت‌های داستانی منظومه (بیژن و رستم) زنان را نکوهیده و بی‌وفا، رازدار، حاسد و کم‌خرد دانسته است که بازتابی از اندیشه‌های زن‌ستیزانه گذشته فرهنگی- تاریخی ایران از جمله عصر صفوی^{۲۸} است:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| ولیکن نگویم، که زن بی‌وفاست | به زن رازگفتن سراسر خطاست |
| زنان را حسد بیش و عقل اندکی | چه اندک که از صد نباشد یکی |

(۷۴۰۷)

(۱۰۳۳۳)

۳. یک‌بار هم بانوگشسپ، دختر رستم، خطاب به مهاران، سردار عرب، در ذم و خوارداشت تازیان سخن رانده است که شاید به تأثیر و تقلید از بیت‌های اصلی و الحاقی نقد و تحقیر اعراب در شاهنامه باشد:^{۲۹}

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بخندید بانو که ای بدگهر | عرب را نباشد به گیتی هنر |
| چه گویی ز اصل و نژاد عرب | عرب را نباشد به گیتی ادب |
| به بر سوسمار است او را خوراک | خورد هرچه بیرون کند سر ز خاک |

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| نتابند از موش وز مار روی | زبان آور و تند و بیهوده‌گوی |
| شب و روز در کوه و صحرا و بر | به دزدی برافراخته جمله سر |
| که آیند در شهر و در دشت دزد | به دزدی چه مزدور گیرند مزد |
| نه‌شان پوشش و نه خورش نه ادب | دواب‌اند یکسر دیار عرب |

(۱۸۰۲۵-۱۸۰۳۱)

نتیجه‌گیری

زرین‌قبانامه منظومه‌ای است در ۲۱۱۳۳ بیت اثر ناظمی ناشناس و احتمالاً از عصر صفوی که به دلیل روی‌دادن حوادث داستانی آن در روزگار پادشاهی کیخسرو و تعدد و تنوع روایات آن با محوریت زرین‌قبا، نوهٔ رستم، و حضور دیگر پهلوانان سیستان از جمله خود تهمتن اهمیتِ درخور توجهی در تاریخ ادب حماسی ایران دارد. طولانی‌بودن منظومه و تازگی بسیاری از داستان‌های گوناگون متن، که در متون رسمی و نقالی-عامیانهٔ تاکنون چاپ‌شده دیده نمی‌شود، مواد خام و موضوعاتی را در اختیار محققان این حوزهٔ تخصصی می‌گذارد که حتماً باید در بررسی جامع سنت حماسی-پهلوانی ایران و دنباله/تکملهٔ اخبار یلان خاندان گرشاسپ مرکز توجه باشد. به‌رغم ساختار و بیان نقالی-عامیانهٔ زرین‌قبانامه، هم‌اکنون نظر واژگانی و هم به‌لحاظ اشارات و موضوعات داستانی، نکته‌های مهمی از این متن به دست می‌آید که باید در مقالات دیگری بدان‌ها پرداخت.

پی‌نوشت

۱. در این باره، رک: صفا، ذبیح‌الله؛ «اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاران و داستان‌گزاران تا دوران صفوی»، کلک، شمارهٔ ۶۱-۶۴، فروردین-تیر ۱۳۷۴: ۹-۱۶؛ عاشورپور، صادق؛ *نمایش‌های ایرانی*، تهران، سورهٔ مهر، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۲۳-۲۳۹؛ لسان، حسین؛ «شاهنامه‌خوانی»، هنر و مردم، شمارهٔ ۱۵۹ و ۱۶۰، دی و بهمن ۱۳۵۴: ۱۲-۱۴؛ نجم، سهیلا؛ *هنر نقالی در ایران*، تهران، فرهنگستان هنر ۱۳۹۰: ۷۳-۸۸.

۲. مراد از «تأخر» در این بحث کاملاً روشن است، ولی دربارهٔ «عامیانگی» این توضیح را باید افزود که داستان‌های شاهنامه و برخی منظومه‌های اصیل و کهن پس از آن به اعتبار اینکه اصلِ متون آنها پرداختهٔ ذهن و زبان و پسندهای ایرانیان باستان است «عامیانه» در معنای «مردمی، مردم‌ساخته و مردم‌پسند» قلمداد می‌شود ولیکن قدمتِ این روایات، استناد آنها به مأخذ مکتوبِ کهن و تدوین منظومشان در قالب آثار ادبی فخیم موجب می‌شود که «عامیانه» در معنایی که بر منظومه‌های عصر صفوی و پس از آن اطلاق می‌شود برای شاهنامه و چند منظومهٔ دیگر به‌کار برده نشود. آثار عامیانهٔ

(منظوم و منثور) روزگار صفویان و بعد از آن، بیشتر آفریده خیال داستان‌گزاران این دوره غالباً بدون سابقه مکتوب و کهن است و به لحاظ بیانی خصوصیات سبک نقالی در آنها آشکارا نمایان است؛ حتی اگر موضوع منظومه‌ها پهلوانی باشد و در زبان از شاهنامه تقلید کنند.

۳. این منظومه با تصحیح، مقدمه و تعلیقات نگارنده به زودی به همت انتشارات سخن چاپ خواهد شد.

۴. ر.ک: آیدنلو، سجاد؛ «چند واژه نادر و نویافته در منظومه پهلوانی زرین‌قبانامه»، *متن‌شناسی/ادب فارسی*، سال ۴۹، دوره جدید، سال پنجم، شماره دوم (پیاپی ۱۸)، تابستان ۱۳۹۲: ۲۲-۳۸؛ همو؛ «برخی نکات و بن‌مایه‌های داستانی منظومه پهلوانی- عامیانه زرین‌قبانامه»، *دو فصلنامه فرهنگ و ادب عامه*، دوره اول، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۲: ۱-۴۰. پس از پایان نگارش و آماده‌سازی مقاله حاضر، فرزاد قائمی جستاری درباره این منظومه منتشر کرد که در آن این متن را با نام شاهنامه اسدی معرفی و ویژگی‌های داستانی، نسخه‌شناختی، زبانی و ادبی آن را بررسی کرده است و با قید احتمال منظومه را از سروده‌های بین سده هشتم تا دهم دانسته است (ر.ک: قائمی، ۱۳۹۱: ۱۰۵-۱۳۱). یادآور می‌شود که میزان مشترکات نوشته کنونی با مقاله مزبور- که به صورت تواردی و تقریباً هم‌زمان به یک موضوع و منظومه پرداخته‌اند- بسیار اندک است.

۵. برای اطلاع کامل درباره اسدی، ر.ک: خطیبی، ابوالفضل؛ «اسدی طوسی»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ۱۳۸۵، ج ۸: ۲۷۴-۲۸۳.

۶. شماره بیت‌ها مربوط به متن مصحح این اثر به کوشش نگارنده است که در انتشارات سخن در دست چاپ است.

۷. نام یا ستایش بزرگان زمان در منظومه‌های دیگری مانند *فرامرنامه*، *سام‌نامه*، *برزنامه*، *جهانگیرنامه*، *بانوگشسپ‌نامه* و *شهریارنامه* هم نیامده و موجب ابهام درباره تشخیص تاریخ سرایش آنها شده است.

۸. شاهدهی که در *لغت‌نامه دهخدا* برای «نوجه» از منظومه کک کوهزاد آمده است به دلیل قطعی نبودن تاریخ نظم این اثر چندان محل اعتنا نیست.

۹. در *سام‌نامه* مصراع دوم این‌گونه است: «همه پهلوانان باهش بُدند» (۱۳۸۶: ۷۸).

۱۰. **جهانجوی برزو که بودم پدر به خوارزم کشت ازدهای دو سر**

۱۱. *هفت‌لشکر* یکی از روایات نقالی است که آن‌چنان مشهور و مقبول مردم بوده که نامش بر یکی از نسخ طومارهای نقالان داده شده و از معدود تلمیحات نقالی- عامیانه راه‌یافته به شعر رسمی فارسی است. صحبت لاری، از گویندگان عصر قاجار، در قصیده‌ای به این روایت اشاره کرده است:

آن چون شه روم و غزوه روس این رستم و جنگ هفت‌لشکر

(صحبت لاری، بی‌تا: ۱۴۵)

۱۲. بدین معنی که سراینده به‌راستی داستان‌ها را از جایی یا کسی شنیده و بساخته‌ها یا محفوظات خویش را به پیروی از شیوه فردوسی به سخن راوی منسوب و مستند نکرده باشد.

۱۳. نوند پیاده به پیش جلو بدو گفت رستم سرافراز گو (بیت ۸۹۰)
۱۴. برای مثال در جهانگیرنامه که ساخت و زبان آن هم نقالی- عامیانه است می‌خوانیم:
 دو یل را بمان در صف کارزار دو گوشت به گفتار دیگر گمار
 (مادح، ۱۳۸۰: ۲۷۱/۴۷۳۸)
۱۵. برای موارد کاربرد و معدودهای این عدد، رک: آقاشریف، احمد؛ اسرار و رموز اعداد و حروف، تهران، شهید سعیدمحتبی، چاپ دوم، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۸۵؛ شوالیه، ژان و آلن گربران؛ فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران، جیحون، چاپ دوم، ۱۳۸۴، ج ۲: ۵۷۶-۵۷۸. برای آگاهی دربارهٔ «چهل» در فرهنگ و آیین‌های اسلامی هم، رک: چهل در فرهنگ و تمدن اسلامی، جمعی از مؤلفان، تهران، نشر کتاب مرجع، ۱۳۸۹.
۱۶. ناظم خود یکبار داستان‌ش را به گلی تشبیه کرده است که از بوی آن مردم از دست شده و بلبان سرمست گشته‌اند:
 چنین گفت گویندهٔ داستان که گل چید از گشت این بوستان
 از آن بوی گل شد جهانی ز دست ز عطرش همه بلبان گشته مست
 (۱۸۷۷ و ۱۸۷۸)
- این مفاخره هم می‌تواند ناظر بر محتوای منظومه باشد و هم شیوهٔ بیان و سرایش آن.
۱۷. در این سال گشتم بدین دو دچار (۲۴۲۷)، نیامد سر من بدان دو فرو (۲۶۷۵)، به نزدیک صخره دو پر شکوه (۴۶۸۱)، ز خونشان دوان را بسی سور شد (۵۱۲۳).
۱۸. نام دو ناحیه است در بروجرد و ملایر.
۱۹. واقع در مازندران.
۲۰. واقع در آذربایجان غربی.
۲۱. یکی گفت گای مرد بدکار زشت برنتد سوی دار این خنده چیست؟
 (۱۵۸۳۰)
۲۲. سابقهٔ این کار در ادب منظوم پهلوانی به گرشاسپ‌نامه می‌رسد که اسدی در وصف گرشاسپ از تصاویر غنایی و تغزلی استفاده کرده است (رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۲۰/۷۰-۷۳).
۲۳. در ابیاتی مانند این:
 جهان خواستی بافتی خون مریز مکن با جهانداریزدان ستیز
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۱/۵۰۵)
۲۴. مانند این نمونه:
 همی گفت، باده همی خورد شیر نوازنده با نالهٔ بم و زیر
 به آهنگ پهلوی زمانی به راز یکی نغمه می‌زد به راه حجاز
 نوای مخالف از او دور بود که عشاق را درمیان شور بود
 ز نورو چون راست شد بیش و کم ز راه عراق آمده در عجم

نی و چنگ با هم هم‌آواز بود که قانون آهنگ برساز بود
(۲۵۳۴-۲۵۳۸)

۲۵. ضبط تصحیح خالقی‌مطلق «چو از باد بهمن سیاه» است، اما در پنج نسخه از دست‌نویس‌های آن «چو آبان بهمن» آمده. رک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۶۸/۶۷۲ و زیرنویس ۲۵.
۲۶. درباره این تصویر همچنین، رک: خالقی‌مطلق، جلال؛ «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی»، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، افکار، ۱۳۸۱: ۳۳۷.
۲۷. نام دیو سه‌مناکلی است که گرشاسپ او را می‌بندد. رک: اسدی، ۱۳۱۷: ۲۸۰-۲۸۳.
۲۸. برای آگاهی از موقعیت بانوان در این دوره، رک: حجازی، بنفشه؛ ضعیفه (بررسی جایگاه زن ایرانی در عصر صفوی)، تهران، قصیده‌سرا، ۱۳۸۱.
۲۹. درباره بیت‌های اصلی و برافزوده نکوهش اعراب در شاهنامه، رک: خطیبی، ابوالفضل؛ «بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه»، درباره شاهنامه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵: ۹۹-۱۰۷.

منابع

- آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷) فرهنگ واژگان گویش‌های ایران. تهران: هزاره.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶) «این بیت از فردوسی نیست». نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران). با مقدمه جلال خالقی‌مطلق. اصفهان: نقش مانا: ۶۵-۷۵.
- _____ (۱۳۸۹) «روبارویی و نبرد دو خویشاوند نزدیک در روایات پهلوانی ایران». چون من در این دیار (جشن‌نامه استاد دکتر رضا انزابی‌نژاد). به کوشش محمدرضا راشد‌محصل، محمدجعفر یاحقی و سلمان ساکت. تهران: سخن: ۱۸۱-۱۸۸.
- _____ (۱۳۹۰) دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه). تهران: سخن.
- اسدی، ابونصر (۱۳۱۷) گرشاسپ‌نامه. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: بروخیم.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم (۱۳۶۹) فردوسی‌نامه. چاپ سوم. تهران: علمی.
- انوری، حسن (۱۳۸۲) فرهنگ بزرگ سخن. چاپ دوم. تهران: سخن.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵) فرهنگ تحفة الاحباب. تصحیح فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴) سرمه سلیمانی. تصحیح محمود مدبری. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بهار، لاله تیک‌چند (۱۳۸۰) بهار عجم. تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلايه.

تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۳) *برهان قاطع*. به اهتمام و حواشی محمد معین. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.

توکلی، حمیدرضا (۱۳۸۹) *از اشارت‌های دریا (بوطیقای روایت در مثنوی)*. تهران: مروارید.
خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲) «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». *گل‌رنج‌های کهن*. به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز: ۱۲۷-۱۷۰.

خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۶۸) *فرهنگ سخنوران*. تهران: طلایه.
دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران. چاپ دوم از دورهٔ جدید.
ذاکری، مصطفی (۱۳۷۸) «شکردهای نامألوف در شعر سعدی». *نشر دانش*. سال شانزدهم. شمارهٔ دوم (پیاپی ۸۹). تابستان: ۱۶-۲۴.

رضایی، احترام (۱۳۹۰) *ساقی‌نامه در شعر فارسی*. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
زریری، مرشدعباس (۱۳۶۹) *داستان رستم و سهراب* (روایت نقالان). ویرایش جلیل دوستخواه. تهران: توس.

سام‌نامه (۱۳۸۶) به کوشش میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
سلطانی گردفرامری، علی (۱۳۷۲) *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران*. تهران: مبتکران.
شاهنامه حکیم اسدی. دست‌نویس شمارهٔ ۱۶۰۹ کتابخانهٔ ملی.

صحبت لاری (بی‌تا) دیوان. شیراز: کتابفروشی معرفت.
صفا، ذبیح‌اله (۱۳۷۸) *تاریخ ادبیات در ایران*. چاپ پنجم. تهران: فردوس.
طومار کهن شاهنامه (۱۳۷۴) به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱) مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.

عابدی، محمود (۱۳۹۰) «سام‌نامه، گوینده، زمان و حوزهٔ پدیدآمدن آن». *ارج‌نامهٔ ذبیح‌اله*

صفا. به کوشش سیدعلی آل‌داوود. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب: ۴۸۵-۵۰۴.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) *شاهنامه*. تصحیح مصطفی جیحونی. اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.

_____ (۱۳۸۶) *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. دفتر ششم با همکاری محمود

امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ

اسلامی.

قائمی، فرزاد (۱۳۹۱) «معرفی انتقادی، متن‌شناسی و نقد متنی حماسهٔ ناشناختهٔ شاهنامهٔ

اسدی»، *جستارهای ادبی*، شمارهٔ ۱۷۸، پاییز: ۱۰۵-۱۳۱.

کتاب زرین‌قیای هفت‌لشکر. نسخهٔ شمارهٔ ۱۳۵۸۱ کتابخانهٔ مجلس.

کلیات رستم‌نامه (بی‌تا). چاپ دوم. تهران: مطبوعاتی حسینی.

کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷) *بروزنامه* (بخش کهن). تصحیح اکبر نحوی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

کیا، صادق (۱۳۹۰) *واژه‌نامه شصت‌وهفت‌گوش ایرانی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیهانی، جعفرشجاع (۱۳۸۸) «ساقی‌نامه». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۳: ۵۶۰-۵۶۴.

مادح، قاسم (۱۳۸۰) *جهانگیرنامه*. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک‌گیل.

مارزلف، اولریش (۱۳۸۵) «گنجینه‌ای از گزاره‌های قالبی در داستان عامیانه حسین‌کرد». *قصه حسین‌کرد شبستری* (براساس روایت ناشناخته موسوم به حسین‌نامه). به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه: ۴۳۹-۴۵۹.

متینی، جلال (۱۳۶۹) «در معنی شاهنامه». *ایران‌شناسی*. سال دوم. شماره ۴: ۷۴۲-۷۵۴. محمدزاده، سیدعباس و وحید رویانی (۱۳۸۶) «سام‌نامه از کیست؟». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. سال ۴۰. شماره سوم (پیاپی ۱۵۸): ۱۵۹-۱۷۶.

مکنزی، دیویدنیل (۱۳۷۹) *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفرخزایی. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نریمان‌نامه یا داستان رستم و سلیمان و زرین‌قبا و هژبر بلا و زال و فریلاس دیو و رستم و سیمرغ، نسخه شماره ۱۱۷۰ سنا در کتابخانه مجلس.

هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷) تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یادگار زریبان (۱۳۷۴) ترجمه یحیی ماهیار نوابی. تهران: اساطیر.

یاوری، هادی (۱۳۹۰) *از قصه به رمان* (بررسی امیرارسلان به‌منزله متن گذار از دوران قصه به عصر رمان). تهران: سخن.

Nyberg, Henrik Samuel (1974) *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden.